

گونه‌های گوناگون فایده‌گرایی

شیرزاد پیک حرفه^۱

چکیده

در چند دهه اخیر فیلسوفان فایده‌گرایی بی‌شماری در زمینه اخلاق هنجاری فعالیت گسترده‌ای داشته، کوشیده‌اند با ارائه تفسیر جدیدی از «بیشینه‌سازی» و یا «خیر»، فایده‌گرایی را از گزند انتقادهای مطرح‌شده علیه آن برهانند. همین امر موجب پیدایش گستره گسترده‌ای از رویکردهای گوناگون و آشتی‌ناپذیر فایده‌گرایانه شده است که از آن میان می‌توان به دوگانه‌های «واقعیت‌گرا»/ «اگر‌گرا»، «عینیت‌گرا»/ «ذهنیت‌گرا»، «کنش‌گرا»/ «منش‌گرا»، «بیشینه‌سازی مطلق»/ «بیشینه‌سازی کافی» و «لذت‌گرا»/ «ترجیح‌گرا» اشاره کرد. این دوگانه‌ها به ترتیب در پاسخ به پرسش‌های بنیادین زیر درباره دو مفهوم «بیشینه‌سازی» و «خیر» مطرح شده‌اند: فاعل برای تشخیص بهترین گزینه، باید عملی را در نظر بگیرد که فکر می‌کند در موقعیت مورد نظر «به احتمال زیاد انجام خواهد داد» یا باید عملی را در نظر بگیرد که «در شرایط آرمانی می‌تواند انجامش دهد»؟ عمل درست عملی است که «در عالم واقع» و «در عمل»، «بیشترین خیر» را ایجاد کند یا عملی است که فاعل «انتظار دارد» یا «فکر می‌کند» که «بیشترین خیر» را به وجود

تاریخ دریافت: ۹۳/۷/۲۰، تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۰/۲۵

^۱ عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

می آورد؟ ملاک «بیشینه‌سازی خیر» فقط برای داوری درباره «کنش» فاعل است یا هم «کنش» و هم «منش» او؟ برای «بیشینه‌سازی خیر» باید سراغ «بیشینه‌سازی مطلق» آن برویم یا «بیشینه‌سازی کافی»؟ آیا «خیر» چیزی است که فاعل از آن بیشترین «لذت» را می‌برد یا چیزی است که فاعل آن را بر چیزهای دیگر «ترجیح» می‌دهد؟ این مقاله بر آن است با «تیین» و «تحلیل» این پرسش‌ها و یافتن پاسخ‌های آن‌ها، مهم‌ترین و ناآشناترین دو گانه‌های جدیدی را که در چند قرن اخیر در فایده‌گرایی مطرح شده‌اند واکاوی کند.

واژگان کلیدی: واقعیت‌گرا/اگرگرا، عینیت‌گرا/ذهنیت‌گرا، کنش‌گرا/منش‌گرا، بیشینه‌سازی مطلق/کافی، لذت‌گرا/ترجیح‌گرا.



مقدمه

اخلاق هنجاری در چند دهه اخیر، سرشار از گونه‌های گوناگونی از فایده‌گرایی بوده است. علت اصلی طرح این گونه‌ها انتقادهایی است که به‌ویژه از دهه ۱۹۷۰ به‌وسیله فیلسوفان بزرگ اخلاق و سیاست، مانند جان رالز^۱، برنرد ویلیمز^۲ و رابرت نوزیک^۳ علیه این نظریه مطرح شده‌اند. فایده‌گرایان از دهه ۱۹۷۰ به این سو، به دو گروه بزرگ تقسیم شده‌اند. پاره‌ای از آنان، مانند پیتر سینگر^۴، شلی کیگن^۵ و پیتر آنگر^۶ می‌کوشند با طرح استدلال‌ها و مثال‌های جدید از الزام‌های اخلاقی طاق‌فرسای فایده‌گرایی دفاع کنند. این فیلسوفان در ناسازگاری میان الزام‌های اخلاقی فایده‌گرایی و داوری‌های جافتاده اخلاقی ما جانب فایده‌گرایی را می‌گیرند و اشکال کار را در داوری‌های جافتاده اخلاقی ما می‌دانند. گروهی دیگر از فایده‌گرایان می‌کوشند با ارائه تفاسیر جدید از فایده‌گرایی تا آنجا که می‌توانند آن را به داوری‌های جافتاده اخلاقی ما نزدیک کنند. همین امر باعث شد اخلاق هنجاری از دهه ۱۹۷۰ تاکنون شاهد گستره‌ای گسترده از رویکردهای گوناگون فایده‌گرایانه باشد.

فصل مشترک همه رویکردهای فایده‌گرای کلاسیک و مدرن «الزام» به اصل «بیشینه‌سازی خیر» است؛ اما تفاسیر گوناگون و ناسازگار آن‌ها از دو مفهوم «بیشینه‌سازی» و «خیر»، موجب طرح دو گانه‌های غیرقابل جمع فایده‌گرایانه شده است. این دو گانه‌ها در پاسخ به پرسش‌های بنیادین زیر درباره دو مفهوم «بیشینه‌سازی» و «خیر» مطرح شده‌اند:

۱. فاعل برای تشخیص بهترین گزینه، باید عملی را در نظر بگیرد که فکر می‌کند در موقعیت مورد نظر «به‌احتمال زیاد انجام خواهد داد» یا باید عملی را در نظر بگیرد که «در شرایط آرمانی می‌تواند انجامش دهد»؟

۲. عمل درست عملی است که «در عالم واقع» و «در عمل»، «بیشترین خیر» را ایجاد می‌کند، یا عملی است که فاعل «انتظار دارد» یا «فکر می‌کند» که «بیشترین خیر» را به وجود می‌آورد؟ به عبارت دیگر ما برای تشخیص درستی یا نادرستی یک عمل باید سراغ «حالات روان‌شناختی فاعل» (مانند انگیزه او) برویم و آن‌ها را بررسی کنیم، یا باید سراغ «عالم خارج» برویم و به این موضوع پردازیم که در «جهان خارج»، «عملاً و در واقع» چه چیزی پدید آمده است؟



۳. ملاک «بیشینه‌سازی خیر» فقط برای داوری درباره «کنش» (= عمل) فاعل است یا هم «کنش» و هم «منش» او؟
۴. برای «بیشینه‌سازی خیر» باید سراغ «بیشینه‌سازی مطلق» آن برویم یا «بیشینه‌سازی کافی»؟
۵. ملاک «بیشینه‌سازی خیر» ملاکی برای تشخیص «درست» از «نادرست» است، یا ملاکی برای تشخیص «بهتر» و «بدتر»؟
۶. در «بیشینه‌سازی خیر» باید «سرجمع کلی» خیر را «بیشینه» کنیم یا «میانگین» آن را؟
۷. عملی درست است که خودش «مستقیماً» بیشترین خیر را ایجاد کند یا اینکه مطابق با مجموعه‌ای از «قواعد» باشد که بیشترین خیر را ایجاد می‌کند؟
۸. عمل درست عملی است که بیشترین خیر را برای کسانی به وجود آورد که اکنون بالفعل وجود دارند یا برای کسانی که اکنون وجود ندارند؛ ولی در آینده بالفعل وجود خواهند داشت؟
۹. آیا «خیر» چیزی است که فاعل از آن بیشترین «لذت» را می‌برد یا چیزی است که فاعل آن را بر چیزهای دیگر «ترجیح» می‌دهد؟ در صورت نخست، آیا فقط «کمیت» لذت مهم است یا «کیفیت» آن نیز اهمیت دارد؟
- این مقاله با توجه به محدودیت‌های حجمی، از میان پرسش‌های بالا، پرسش‌هایی را طرح، تبیین و تحلیل می‌کند که در آثار فلسفی فارسی‌زبان تاکنون مطرح نشده است. شایسته است هریک از دوگانه‌هایی را که در ادامه این مقاله مطرح خواهند شد، در یک رساله مستقل بررسی شود و امید است این مقاله سرآغازی برای انجام آن کار باشد. در «تبیین» و «تحلیل» هر کدام از دوگانه‌ها سعی بر آن است که خواننده از «سیر تاریخی» بحث و «دلایل له و علیه» هریک از شقوق آن دوگانه آگاه شود. همچنین، همه دوگانه‌ها با مثال‌های ملموسی مطرح می‌شوند تا در کشان برای خواننده آسان‌تر شود.

تبیین دوگانه واقعیت‌گرا / اگرگرا

فاعل برای تشخیص بهترین گزینه، باید عملی را در نظر بگیرد که «فکر می‌کند» در موقعیت مورد نظر «به‌احتمال زیاد» «انجام خواهد داد» یا باید عملی را در نظر بگیرد که «در شرایط آرمانی» «می‌تواند انجام دهد»؟ قانون‌گذاران و سیاست‌مداران باید این نکته را در نظر بگیرند که از نظر آن‌ها مردم «واقعاً» و «در عمل» چگونه رفتار می‌کنند یا باید قوانین و سیاست‌هایشان را بر این اساس تدوین کنند که مردم چگونه «باید» رفتار کنند؟



فرض کنید به شما پیشنهاد شده است کاری را انجام دهید که در صورت انجام آن، نتیجه بسیار خوبی کسب می‌کنید؛ اما شما فکر می‌کنید توان انجام آن را ندارید. با این توصیف، آیا باید این پیشنهاد را بپذیرید؟ پاسخ «اگر گرایان»^۷ به این پرسش «مثبت» است؛ زیرا روی هم‌رفته امکان انجام آن برایتان وجود دارد. با وجود این، پاسخ «واقعیت‌گرایان»^۸ به این پرسش «منفی» است؛ زیرا بسیار بعید است بتوانید آن را انجام دهید و شکست در انجام آن بدتر از گزینه‌هایی است که احتمال موفقیت شما در آن‌ها وجود دارد. واقعیت‌گرایان بر این باورند که برای تعیین بهترین گزینه باید سراغ اعمالی رفت که فاعل با توجه به شناختی که از خودش دارد، احتمال می‌دهد انجامشان دهد؛ اما اگر گرایان بر این باورند که برای تعیین بهترین گزینه باید سراغ اعمالی رفت که فاعل در شرایط آرمانی یعنی در بهترین حالت، توانایی انجامشان را دارد.

تحلیل دوگانه «واقعیت‌گرا»/«اگر گرا»

این دو گانه برای نخستین بار در سال ۱۹۷۶ به وسیله هلی اس. گلدمن، در مقاله «درستی منسوخ و نقص اخلاقی» (Goldman, 1976: 449-87) و جی. ایچ. سوبل، در مقاله «فایده‌گرایی و اشتباه‌های گذشته و آینده» (Sobel, 1976: 195-219) مطرح شد. گلدمن در آن مقاله، با اشاره به اندیشه اریس مرداک از واقعیت‌گرایی اخلاقی دفاع کرد. دو سال بعد پی. اس. گرینزپین، در مقاله «بایدها و جبرگرایی: پاسخی به گلدمن» (Greenspan, 1978: 77-83) از اگر‌گرایی در برابر واقعیت‌گرایی دفاع کرد. سپس فرنک جکسن و رابرت پارترتر، در مقاله «بایدها، انتخاب‌ها و واقعیت‌گرایی» (Jackson and Pargetter, 1986: 233-55) تفاوت اصلی میان واقعیت‌گرایی و اگر‌گرایی را به تفصیل مطرح و از واقعیت‌گرایی دفاع کردند. این بحث در روزگار ما همچنان داغ است و از جمله آثار مهم در این زمینه می‌توان به مقاله جیکب راس با عنوان «واقعیت‌گرایی، اگر‌گرایی و فراسوی آن‌دو» (Ross, 2012: 74-96) در جلد دوم *مطالعات آکسفورد در اخلاق هنجاری* (2012)، پیامد‌گرایی عرفی: جایی که اخلاق به عقلانیت می‌رسد، اثر داگلاس پُرتمر (Portmore, 2011) و نیز حمله مایکل زیمرمن به واقعیت‌گرایی و دفاع او از اگر‌گرایی در دو اثر معروفش؛ یعنی *زندگی با شک* (Zimmerman, 2008) و *غفلت و الزام اخلاقی* (idem, 2014) اشاره کرد.



فرنک جکسن و رابرت پارتر تفاوت اصلی میان واقعیت‌گرایی و اگر‌گرایی را به این شکل مطرح می‌کنند:

منظور ما از واقعیت‌گرایی نگرشی است که برطبق آن ارزش‌هایی که باید در تعیین بهترین گزینه و در نتیجه در تعیین مجموعه گزینه‌ها در نظر گرفته شوند، ارزش‌هایی‌اند که اگر فاعل بخواهد گزینه‌ای را برگزیند یا انجام دهد آنها را در نظر خواهد گرفت. واضح است که در نظر گرفتن عملی را که فاعل هم‌زمان یا بعداً انجام می‌دهد نیز شامل می‌شود: ارزش (مرتبط) یک گزینه عبارت است از ارزش عملی که اگر فاعل بخواهد آن را انجام دهد واقعاً آن را در نظر می‌گیرد. ما نگرش دیگر را که فقط توجه به عملی را لازم می‌داند که [در شرایط آرمانی یا در بهترین حالت] امکان انجامش برای فاعل وجود دارد اگر‌گرایی می‌نامیم. (Jackson and Pargetter, 1986: 233)

با توجه به اینکه این دو‌گانه برای نخستین بار در کشور ما مطرح می‌شود و درک آن نسبت به دو‌گانه‌های دیگر فایده‌گرایی دشوارتر است می‌کوشم با طرح مثال‌های بومی تا آنجا که می‌توانم آن را به‌طور ملموس‌تری توضیح دهم.

پایان تلخ یا تلخی بی‌پایان: فرض کنید دو نفر با هم ازدواج کرده‌اند و پس از مدتی به دلیل عدم تفاهم و وجود پاره‌ای از رذائل اخلاقی نهادینه‌شده به مشکل برمی‌خورند و زندگی‌شان دچار تلخی بی‌پایانی می‌شود. آن دو برای حل مشکل همه راه‌حل‌های موجود را امتحان می‌کنند؛ اما مشکل هنوز وجود دارد و زندگی‌شان هر روز بدتر از دیروز می‌شود. در این شرایط بهترین گزینه عبارت است از ادامه زندگی با ریشه کن کردن آن رذائل اخلاقی و رسیدن به تفاهم و بدترین گزینه عبارت است از ادامه زندگی با وجود آن مشکلات و عدم تفاهم و تن دادن به یک تلخی بی‌پایان. گزینه مناسب دیگر که در درجه دوم قرار می‌گیرد نیز، عبارت است از یک پایان تلخ برای جلوگیری از تن دادن به یک تلخی بی‌پایان. اگر‌گرایان در این شرایط می‌گویند: «اگر» آن مشکلات حل شوند بهترین گزینه محقق خواهد شد و به همین دلیل بر بهترین گزینه در شرایط آرمانی تأکید می‌کنند؛ اما واقعیت‌گرایان بر این باورند که «در اگر نتوان نشست» و بر گزینه مناسب دیگر؛ یعنی جدایی تأکید می‌کنند. واقعیت‌گرایان می‌گویند که با توجه به واقعیت‌های موجود، نه تنها بهترین گزینه، به احتمال بسیار زیاد، محقق نخواهد شد؛ بلکه سودای آن موجب وقوع بدترین گزینه؛ یعنی تلخی بی‌پایان خواهد شد.



آجیل عید: فرض کنید در دید و بازدیدهای عید امکان خوردن آجیل فراوانی برایتان فراهم است. شما می‌دانید که خوردن مقدار کمی آجیل برایتان خوب است و بیش از آن مقدار برایتان مضر است. از سوی دیگر می‌دانید که اگر لب به آجیل بزنید دیگر نمی‌توانید جلوی خود را بگیرید و در مدت کوتاهی مقدار بسیار زیادی آجیل خواهید خورد. در این مثال بهترین گزینه عبارت است از خوردن مقدار کمی آجیل، گزینه مناسب دیگر که در مرتبه دوم قرار می‌گیرد عبارت است از لب نزدن به آجیل و بدترین گزینه عبارت است از خوردن مقدار زیادی آجیل. اگر گرایان در این شرایط نیز، بهترین گزینه را (خوردن مقدار کمی آجیل) عمل درست می‌دانند؛ اما واقعیت گرایان عمل درست را گزینه مناسب دوم می‌دانند؛ زیرا شما با شناختی که از خود دارید می‌دانید که لب زدن به آجیل همان و نشستن پای آن همان و این به بدترین گزینه (خوردن مقدار زیادی آجیل) منجر می‌شود. واقعیت گرایان با توجه به احتمال بسیار بالای وقوع بدترین گزینه و پیامدهای بسیار بد آن ترجیح می‌دهند به جای آرمان‌گرایی اگر گرایانه، عمل درست را گزینه مناسب دوم بدانند.

با وجود این پاره‌ای از فیلسوفان با موضع واقعیت‌گرایان مخالف‌اند؛ مثلاً مایکل زیمرمن با استفاده از مثال زیر و تأکید بر داوری‌های جاافتاده اگر گرایانه، به نفع اگر‌گرایی استدلال کرده است:

آلف به شرکت در یک مراسم عروسی دعوت شده است. عروس، *برندا*، همسر [واژه همسر برای رعایت مقررات چاپ تغییر کرده است] قبلی *آلف* بود و خود او رابطه را ترک کرده بود. هرکسی از جمله خود *آلف* در لحظه‌هایی که حالش خوب است، حق مسلم *برندا* برای ترک رابطه را به رسمیت می‌شناسد؛ آن‌ها برای هم مناسب نبودند و دورنمای رابطه سرد و مأیوس‌کننده بود. وضعیت کنونی *برندا* بسیار متفاوت است؛ او و نامزدش، *چارلز*، از با هم بودن لذت می‌برند و هر جا که می‌روند با هم خوش می‌گذرانند. این نکته *آلف* را به شدت می‌رنجاند و به همین دلیل احتمال دارد هر وقت آن دو را با هم ببیند رفتار بدی (هرچند نه رفتاری *گُشونده*) از او سر بزند. واضح است که او نباید چنین رفتاری از خود نشان دهد و خود او هم این نکته را می‌داند؛ او می‌توانست کاملاً به سادگی در مقابل چنین وسوسه‌ای بایستد؛ اما تاکنون چنین نکرده است. این مراسم عروسی فرصت خوبی برای او ایجاد می‌کند تا این رفتار بی‌نزاکت را در خود سرکوب کند، شخصیتش را رشد دهد و خود را به جلو براند. بهترین کار برای



او پذیرش این دعوت است؛ او می‌تواند در جریان مراسم رفتار خوبی از خود نشان دهد. [از سوی دیگر] بدترین چیز نشان دادن رفتاری بد [در جریان مراسم] است؛ در این صورت بهتر است دعوت را نپذیرد و اصلاً در مراسم حاضر نشود. (Zimmerman, 2008: 120)

واقعیت‌گرایان بر این باورند که او نباید آن دعوت را بپذیرد؛ اما اگر گرایان بر این باورند که او باید آن دعوت را بپذیرد. زیرممن اگر گرایان را در این زمینه برحق می‌داند. او بر این باور است که واقعیت‌گرایان از لحاظ اخلاقی به مردم این اجازه را می‌دهند که با توجه به نقایص و معایبشان از موقعیت‌های دشوار فرار کنند و کاری را که دلشان نمی‌خواهد انجام ندهند.

تبیین دوگانه عینیت‌گرا / ذهنیت‌گرا

عمل درست عملی است که «در عالم واقع» و «در عمل» بیشترین خیر را ایجاد می‌کند یا عملی است که فاعل «انتظار دارد» یا «فکر می‌کند» که بیشترین خیر را به وجود می‌آورد؟ به عبارت دیگر، ما برای تشخیص درستی یا نادرستی یک عمل باید سراغ «حالات روان‌شناختی فاعل» (مانند انگیزه او) برویم و آن‌ها را بررسی کنیم یا باید سراغ «عالم خارج» رفته، به این موضوع پردازیم که در «جهان خارج»، «عملاً و در واقع» چه چیزی پدید آمده است؟

گروهی از فایده‌گرایان بر این باورند که عمل درست عملی است که «در عالم واقع» و «در عمل» خیر را بیشینه کند. این گروه از فایده‌گرایان برای داوری درباره‌ی درست بودن یا نبودن یک عمل کاری به «حالات روان‌شناختی فاعل» ندارند. این گروه که فایده‌گرایان «عینیت‌گرا»^۹ نامیده می‌شوند، این نکته را بررسی نمی‌کنند که فاعل «انتظار» یا «قصد» داشته چه چیزی در عالم خارج رخ دهد و این نکته برای آن‌ها مهم است که «در واقع و در عمل» چه چیزی رخ داده است. در مقابل گروه دیگری از فایده‌گرایان برای داوری درباره‌ی عمل درست سراغ حالات روان‌شناختی فاعل می‌روند و کاری به آنچه در واقع رخ داده است ندارند. این گروه فایده‌گرایان «ذهنیت‌گرا»^{۱۰} نامیده می‌شوند.

فایده‌گرایان ذهنیت‌گرا برای نقد فایده‌گرایان عینیت‌گرا به مسئله «بخت‌یاری اخلاقی»^{۱۱} اشاره می‌کنند. آن‌ها می‌گویند چه بسا فاعل قصد انجام عملی را داشته است



که اگر محقق می‌شد بیشترین خیر را رقم می‌زد؛ اما آن عمل به دلیل وقوع عوامل خارج از پیش‌بینی و کنترل‌ناپذیر محقق نشده است. ذهنیت‌گرایان می‌گویند که عینیت‌گرایان در چنین مواردی عمل فاعل را نادرست می‌دانند؛ حال آنکه قصد فاعل کاملاً وقوع نتیجه‌ای بوده است که در صورت تحقق، بیشترین خیر را رقم می‌زد و به همین دلیل نمی‌توان گفت گناه عدم وقوع آن نتیجه، به دلیل عوامل پیش‌بینی نشده و نابخت‌یاری اخلاقی فاعل به عهده اوست.

عینیت‌گرایان در پاسخ، به تمایز میان «بد» و «قابل‌سرزنش» از یک سو و «خوب» و «قابل‌ستایش» از سوی دیگر اشاره می‌کنند. از نظر عینیت‌گرایان در مواردی که نابخت‌یاری اخلاقی منجر به عدم وقوع نتیجه‌ای می‌شود که اگر محقق می‌شد بیشترین خیر را رقم می‌زد، نتیجه حاصل شده کماکان «بد» است (زیرا منجر به بهترین حالت از امور نشده است) اما نمی‌توان فاعل را برای آن «سرزنش» کرد (زیرا فاعل اهتمام لازم برای وقوع آن نتیجه را از خود نشان داده است).

عینیت‌گرایان علاوه بر این پاسخ به ذهنیت‌گرایان، انتقادی را نیز علیه آن‌ها مطرح می‌کنند. آن‌ها می‌گویند برای داوری درباره درستی و نادرستی اخلاقی یک عمل نمی‌توان سراغ انتظار و قصد فاعل رفت؛ زیرا ممکن است او واقعاً فکر کند که فلان عمل بیشترین خیر را رقم می‌زند؛ اما در واقع چنین نباشد. بنابراین از نظر عینیت‌گرایان باید سراغ چیزی رفت که واقعاً پدید آمده است، نه چیزی که فاعل در ذهن می‌پروراند. ذهنیت‌گرایان در پاسخ به این اشکال، قیدی را به انتظار و قصد فاعل می‌افزایند. آن‌ها می‌گویند عملی درست است که از نظر فاعل بیشترین خیر را رقم می‌زند؛ مشروط به اینکه او پیش‌تر از همه اطلاعات لازم را درباره آن عمل به دست آورده باشد.

تحلیل دوگانه عینیت‌گرا / ذهنیت‌گرا

در آثار معاصر تأکید بر وجود یک ملاک عینی مستقل از حالات روان‌شناختی فاعل، نخستین بار به وسیله ریچارد برنت مطرح شد. برنت فایده‌گرای قاعده‌گرایی است که پیش و بیش از دوگانه عینیت‌گرا/ذهنیت‌گرا درگیر دوگانه قاعده‌گرا/عمل‌گراست. او در سال ۱۹۶۳ در مقاله «به سوی گونه معتبری از فایده‌گرایی» (Brandt, 1963: 107-43) بر لزوم وجود یک ملاک عینی مستقل از ذهن فاعل، برای درستی یک عمل



تأکید می‌کند. برای درک موضع برنت به مثال زیر توجه کنید:

موضع آیزنهاور را در اجلاس سران در سال ۱۹۶۰ در نظر بگیرید. خُرشچف خواستار عذرخواهی آیزنهاور به‌عنوان پیش‌شرط مذاکرات شد. فرض کنید آیزنهاور این پرسش اخلاقی را از خود می‌پرسید که: «در این موقعیت، تصمیم درست اخلاقی برای من چه تصمیمی است؟ آیا وظیفه اخلاقی من عذرخواهی کردن است یا عذرخواهی نکردن؟» ... او برای پاسخ به این پرسش باید امور گوناگونی را در نظر می‌گرفت. ... فرض کنید آیزنهاور با کمک مشاورانش همه این امور را بررسی کرد و سرانجام تصمیم گرفت. ... عذرخواهی وظیفه او نبود و برعکس وظیفه او بود که عذرخواهی نکند. (Driver, 2012: 97)

از نظر برنت، آیزنهاور حتی پس از واکاوی دقیق جوانب مثبت و منفی عذرخواهی و استفاده از تمام توان خود و مشاورانش، کماکان نمی‌توانست مطمئن باشد که تصمیم او بهترین تصمیم بوده است. از نظر برنت این نکته گواه آن است که مفهوم درست در نزد ما یک معنی عینی دارد که هیچ ربطی به حالات روان‌شناختی فاعل ندارد. چند سال بعد ای‌ین هکینگ، در مقاله معروفش با نام «احتمال»، (Hacking, 1967: 143-68) با طرح یک مثال، استقلال مفهوم درست را از حالات روان‌شناختی فاعل؛ یعنی آنچه فاعل انتظار یا قصد دارد نشان داد. البته هکینگ نیز، چندان درگیر طرح این دوگانه نبود. او بیشتر درگیر فلسفه علم، فلسفه منطق، فلسفه زبان و مسئله احتمال بود تا فلسفه اخلاق. با وجود این پژوهش‌های او درباره مسئله احتمال، مبنایی معرفت‌شناختی برای عینیت مفهوم درست و استقلال آن از حالات روان‌شناختی فاعل فراهم کرد:

فرض کنید گروهی به‌دنبال یک کشتی هستند که مدت‌ها پیش غرق شده است. رئیس آن گروه براساس گزارش سفر آن کشتی نتیجه می‌گیرد که لاشه آن کشتی باید در فلان خلیج باشد؛ اما او در محاسباتش اشتباه کرده است. ... بعداً معلوم می‌شود که امکان ندارد کشتی در آن خلیج باشد؛ بررسی دقیق‌تر گزارش سفر کشتی نشان می‌دهد که آن کشتی دست‌کم سی مایل پایین‌تر از جایی است که رئیس گروه می‌پنداشته است. (Hacking, 1967: 148).

جولیا درایور در پیامد‌گرایی، با بازسازی مثال ای‌ین هکینگ، از موضع فایده‌گرایان عینیت‌گرا دفاع می‌کند و فرمان رئیس گروه (که وی او را استیو می‌نامد) را برای رفتن به خلیج شمالی نادرست می‌داند:



استیو یقیناً بر این باور است که ممکن است کشتی در خلیج شمالی باشد و علاوه بر این او کاملاً انتظار دارد که کشتی آنجا باشد. در واقع، این انتظار او براساس چیزی است که از نظرش دلیل و مدرک مطمئنی است. با وجود این برآوردی که او براساس آن دلی، انجام داده است نادرست است و از نظر او کشتی در خلیج شمالی است؛ حال آنکه در واقع کشتی در آنجا نیست. براساس انتظار استیو و با در نظر گرفتن دلایل و مدارک موجود، رفتن او به خلیج درست است؛ اما براساس شیوه درست به کارگیری آن دلایل و مدارک و با استفاده از برآوردها و محاسبات درست و در نتیجه براساس چیزی که او با توجه به مدارک و دلایل واقعی‌اش باید انتظار می‌داشت، رفتن او به خلیج شمالی نادرست است. (Driver, 2012: 114)

پیتِر ریلتن کمتر از دو دهه پس از دو مقاله تأثیرگذار ریچرد برنت و ای‌ین هکینگ، در مقاله‌اش با عنوان «گسست، پیامدگرایی و مطالبات اخلاق» (Railton, 1988/1984: 93-133) برای نخستین بار فرمولی را برای تمایز پیامدگرایی یا فایده‌گرایی عینیت‌گرا از ذهنیت‌گرا مطرح کرد:

پیامدگرایی ذهنیت‌گرا نگرشی است که برطبق آن هرگاه فاعل با چند عمل مختلف مواجه باشد، باید بکوشد تعیین کند که کدام یک از آن اعمال باعث ارتقای بیشتر خیر می‌شود و سپس سعی کند همان عمل را انجام دهد. ... پیامدگرایی عینیت‌گرا نگرشی است که برطبق آن ملاکِ درستی یک عمل یا گروهی از اعمال آن است که از میان اعمال مختلفی که فاعل می‌تواند انجام دهد، کدام عمل در واقع و در عمل در مقایسه با اعمال دیگر باعث ارتقای خیر می‌شود. (Railton, 1988/1984: 113)

ریلتن نخستین کسی است که در دوران معاصر، به گونه‌ای متمایز، مستقل و مبسوط این دو گانه را در فایده‌گرایی مطرح کرد. وی به عنوان یک فایده‌گرای عینیت‌گرا بر این باور بود که ملاک عمل درست این است که آن عمل در مقایسه با اعمال دیگر، باعث ارتقای خیر شود. این خط فکری بعدها به وسیله گروهی از فیلسوفان فایده‌گرا همچون جولیا درایور دنبال شد. همان‌طور که بلافاصله پس از مثال ای‌ین هکینگ مطرح شد، درایور با اشاره به مثال هکینگ درباره استیو بر عینیت مفهوم درست و استقلال آن از حالات روان‌شناختی فاعل تأکید می‌کند.

از سوی دیگر فایده‌گرایان ذهنیت‌گرا همچون الینر میسن، این نگرش را به دلیل گره



زدن مفهوم درست به عوامل خارج از اختیار فاعل نادرست می‌دانند. این اشکال علیه نگرش عینیت‌گرا «بخت‌یاری اخلاقی» نامیده می‌شود. جدا کردن ارزیابی اخلاقی از بخت و اقبال از نکات قوت نظری نگرش ذهنیت‌گرا و یکی از چالش‌های مهم فراروی فایده‌گرایی عینیت‌گراست. فایده‌گرایان ذهنیت‌گرا بر این باورند که ما تنها ملزم به کوشش برای به وجود آوردن بهترین نتایج هستیم، نه به وجود آوردن چیزی که واقعاً بهترین نتیجه است. به عبارت دیگر ما ملزم به انجام تکلیف (عمل برطبق آنچه که فکر می‌کنیم بهترین نتیجه را رقم خواهد زد) هستیم، نه نتیجه. برطبق این نظریه، اگر نتیجه کار از پیامدهای ناخواسته عمل ما باشد، گناه آن به عهده ما نیست.

فرض کنید فردی تصمیم می‌گیرد به جای کمک به یک بنیاد خیریه معتبر مانند آکسفم، به یک مؤسسه خیریه محلی کمک کند که کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست محله را تحت پوشش قرار داده است. استدلال آن فرد برای انجام این کار آن است که با کمک به این مؤسسه خیریه محلی، دقیقاً می‌تواند بیند پولی را که برای کمک به آن کودکان داده است چگونه باعث تغییر زندگی آن‌ها شده است. با وجود این یک روز صبح که او سرگرم مطالعه اخبار تارنماهای مختلف است متوجه می‌شود مدیران آن مؤسسه همه پول‌ها را بالا کشیده و فرار کرده‌اند.

ذهنیت‌گرایان می‌گویند که عمل این فرد براساس نظریه عینیت‌گرایان نادرست است؛ حال آنکه همه ما براساس داوری‌های جاافتاده اخلاقی مان عمل او را درست می‌دانیم. انگیزه فاعل برای انجام آن کار خیر بود و نمی‌توان به دلیل عوامل خارج از کنترل فرد و نابخت‌یاری اخلاقی او کارش را نادرست دانست. این در حالی است که عینیت‌گرایان با توجه به اینکه ملاک ارزیابی عمل درست را چیزی می‌دانند که در واقع و در عمل رخ داده است - نه چیزی که فاعل انتظار یا قصد وقوعش را داشته است - عمل این فرد خیر را نادرست می‌دانند. عینیت‌گرایان در پاسخ به این اشکال می‌گویند که مفهوم «قابل ستایش» چیزی غیر از مفهوم «درست» است و مفهوم «قابل سرزنش» چیزی غیر از مفهوم «نادرست» است. آن‌ها با این تفکیک می‌گویند که ممکن است کاری «نادرست» باشد؛ ولی با وجود این «قابل سرزنش» نباشد و نتوان فاعل را برای انجام آن سرزنش کرد.

عینیت‌گرایان علاوه بر این پاسخ، دو اشکال را نیز علیه این نگرش ذهنیت‌گرایان مطرح می‌کنند؛ اشکال نخست آن است که همه اعمال وحشت‌ناکی که فقط از نظر



گروه‌های خاصی درست شمرده می‌شوند؛ مانند نگرش‌ها و اعمال گروه‌هایی مانند طالبان، القاعده و داعش از همین نگرش سر بر می‌آورند که عمل درست عملی است که فاعل واقعاً فکر می‌کند درست است و برایش ارزش قائل است. عینیت‌گرایان به همین دلیل بر این باورند که حالات روان‌شناختی فاعل؛ یعنی اموری که او واقعاً فکر می‌کند درست هستند، نمی‌توانند ملاکی برای درستی عمل او باشند و ما برای داوری درباره‌ی درستی عمل فاعل باید سراغ ملاک‌های عینی مستقل از حالات روان‌شناختی او برویم. از نظر عینیت‌گرایان نگرش ذهنیت‌گرا برای آنکه بتواند تفسیر قابل‌قبولی از مفهوم «درست» ارائه کند، باید محدودیتی بر حالات روان‌شناختی فاعل وضع کند؛ و گرنه باید اعمال افراد تندرو، افراطی و متعصب را نیز درست بداند. مثال زیر به خوبی گویای این اشکال عینیت‌گرایان بر نگرش ذهنیت‌گراست:

فرض کنید آلکس بر این باور است که بهترین کمک خیریه [ارسال آن پول برای] حمایت از گروه‌هایی است که هیچ اهمیتی برای کشتار کسانی که با نگرش‌های سیاسی او مخالف‌اند قائل نیستند. او واقعاً در این مورد در اشتباه است؛ هیچ دلیل و مدرکی وجود ندارد که نشان دهد چنین کاری خوب است و دلایل و مدارک بی‌شماری وجود دارند که نشان می‌دهند این کار بد است. حال اگر داور نهایی را باور آلکس بدانیم. آن‌گاه چنین کاری براساس نگرش‌های ذهنیت‌گرای افراطی، «درست» خواهد بود. (Driver, 2012: 115)

پاره‌ای از فیلسوفان فایده‌گرای ذهنیت‌گرا برای پاسخ به این اشکال، قید «لزوم کسب اطلاعات لازم» را به حالات روان‌شناختی فاعل می‌افزایند. از نظر این فیلسوفان بهترین حالت امور از نظر فاعل، باید مبتنی بر همه‌ی دلایل، شواهد و مدارک در دسترس فاعل باشد؛ بنابراین اگر او با وجود امکان آگاهی از آن اطلاعات لازم - مثلاً از طریق خواندن روزنامه، پی‌گیری اخبار مرتبط یا اندکی دقت نسبت به جهان پیرامون - دریابد که آنچه فکر می‌کند بهترین حالت از امور است، در واقع بهترین حالت نیست؛ و با این حال از کسب اطلاعات بیشتر خودداری کند دیگر نمی‌توان صرف انتظار یا قصد او را ملاک عمل درست دانست. بند زیر از فرَنک جَکسن گویای این نگرش است:

کسب اطلاعات بیشتر و در نتیجه انجام کاری که بیشترین فایده اخلاقی را در بر دارد، خود از بیشترین فایده اخلاقی برخوردار است؛ زیرا تغییر احتمالی در مقدار فایده‌ای که در اثر این اطلاعات جدید به دست می‌آید آن‌قدر بزرگ است که به زحمت تلاش برای کسب آن اطلاعات می‌ارزد؛ حتی اگر گاهی علی‌رغم



تلاشمان، به اطلاعات جدیدی دست نیابیم. بنابراین ما می‌توانیم فقط با تحلیل تابع احتمال ذهنی شخص؛ یعنی آنچه که او واقعاً بدان باور دارد، به‌طور قابل‌قبولی مواردی را که مستلزم کسب اطلاعات بیشترند، از مواردی که می‌توان اطلاعات موجود را با طیب خاطر برای تصمیم‌گیری کافی دانست تفکیک کنیم. (Jackson, 1991: 465)

از نظر جکسن نمی‌توان حالات روان‌شناختی بالفعل فاعل را به‌خودی‌خود ضامن درستی عمل او دانست؛ زیرا او باید از یک تابع ارزش پیامد‌گرایانه صحیح برخوردار باشد؛ یعنی دارای نگرشی درست درباره ارزش باشد. در مقابل فایده‌گرایان عینیت‌گرا افزودن قید «لزوم کسب اطلاعات لازم» را به حالات روان‌شناختی فاعل، موجب نقض غرض می‌دانند. این فیلسوفان بر این باورند که لب‌لباب و جان‌کلام نگرش ذهنیت‌گرا این نکته است که می‌خواهد سقف مفهوم «درست» را بر ستون «نگرش شخصی فاعل» بنا کند و افزودن این قید برای رهایی از بند اشکال عینیت‌گرایان تخطی از روح این نگرش و دست‌یازیدن به ملاکی عینی است. (Driver, 2012: 115)

ذهنیت‌گرایانی مانند جکسن که می‌خواهند این نقص ذهنیت‌گرایی را با این ترفند رفو کنند، در تفسیر خود از فایده‌گرایی به این نکته توجه دارند که الزام‌های اخلاقی فاعل نباید هیچ ربطی به تمایلات عملی او داشته باشد و به همین دلیل نمی‌توان تفسیرشان را صددرصد ذهنیت‌گرایانه دانست.

اشکال دوم وجود اخلاق‌ناگرایان^{۱۲} است. پیامد‌گرایان ذهنیت‌گرا معتقدند افراد تنها ملزم به انجام کاری‌اند که از لحاظ روان‌شناختی مایل به انجامش هستند. بنابراین اخلاق‌ناگرایان به‌سادگی می‌توانند بگویند که هیچ تمایلی برای انجام عمل اخلاقی ندارند و پیامد‌گرایان ذهنیت‌گرا که ملاک داورى درباره عمل درست را حالات روان‌شناختی فاعل می‌دانند و ملاک‌های عینی را نمی‌پذیرند، نمی‌توانند هیچ پاسخی به آن‌ها بدهند:

پیامد‌گرایان ذهنیت‌گرا در چنین موقعیتی، فقط باید دندان روی جگر بگذارند؛ [زیرا نمی‌توانند هیچ پاسخی به اخلاق‌ناگرایان بدهند]. اخلاق‌ناگرایان هیچ الزام اخلاقی‌ای ندارند؛ زیرا هیچ میلی به [رقم زدن] نتیجه‌ای که از لحاظ اخلاقی بهترین نتیجه است ندارند و قادر به کوشش [برای نیل به آن] نیستند. این امر به‌شدت با داورى‌های جافتاده ما ناسازگار است. (ibid: 129)



از سوی دیگر فایده گرایان ذهنیت گرا نیز، انتقادهایی را علیه فایده گرایان عینیت گرا مطرح می کنند. مثلاً پاره‌ای از فایده گرایان ذهنیت گرا، مانند فرَنسیس هاوارد اسنایدر و الینر میسن، نظریه عینیت گرا را به دلیل غیرعملی بودنش نقد می کنند. آن‌ها بر این باورند که این ملاک، اصل «باید مستلزم توانستن است» را نقض می کند. از نظر این گروه از ذهنیت گرایان، فایده گرایان عینیت گرا انجام اعمالی را توصیه می کنند که عملاً ناممکن است. فرَنسیس هاوارد اسنایدر، در مقاله‌اش با عنوان «ردّ پیامدگرایی عینیت گرا» (Howard-Snyder, 1997: 241-8) برای توضیح این مشکل از مثال شطرنج با کارپف استفاده می کند. فرض کنید اگر آلیس با کارپف شطرنج بازی کند و او را ببرد اتفاق بسیار شگفت‌انگیزی رخ می دهد. هاوارد اسنایدر می گوید: پیامدگرایان عینیت گرا بر این باورند که کار درست برای آلیس آن است که با کارپف شطرنج بازی کند و او را ببرد؛ حتی اگر این کار واقع گرایانه نباشد. این کار نه از لحاظ منطقی ناممکن است نه از لحاظ جسمی؛ زیرا آلیس می تواند مهره‌ها را بر روی صفحه شطرنج جابه‌جا کند. هم‌چنین این کار از لحاظ روان‌شناختی نیز ناممکن نیست؛ زیرا او حرکات بازی را بلد است. با وجود این این کار عملاً ناممکن است؛ زیرا کارپف در شطرنج بسیار ماهرتر از آلیس است. جان کلام این انتقاد آن است که اگر معتقد باشیم «باید» یا الزام، تلویحاً به این معنی است که فاعل از توانایی بیشینه کردن خیر برخوردار است، آن‌گاه پیامدگرایی عینیت گرا دیگر نمی تواند چنین الزامی را بر گردن فاعل بنهد؛ زیرا فاعل‌ها از توانایی لازم برای بیشینه‌سازی خیر برخوردار نیستند. الینر میسن نیز، در مقاله «پیامدگرایی و اصل باید مستلزم توانستن است»، «تفکر مجاب‌کننده زیربنایی برهان هاوارد-اسنایدر» را این گونه بیان می کند:

پیامدگرایی عینیت‌گرا را در نظر بگیرید: «بیشینه‌سازی» حتی در پیامدگرایی عینیت‌گرا نیز، باید به صورت «بیشینه‌سازی در گستره چیزهایی که از لحاظ جسمی و منطقی ممکن‌اند» تفسیر شود. بنابراین فاعل‌ها همیشه می‌توانند خیر را بیشینه کنند و همیشه می‌توانند بفهمند که می‌توانند خیر را بیشینه کنند. البته این آگاهی به درد [بیشینه‌سازی خیر] نمی‌خورد. فاعل باید شیوه خاصی از عمل را تشخیص دهد که اگر با موفقیت انجام شود خیر را بیشینه می‌کند. دستورالعمل «خیر را بیشینه کن»، فقط در صورتی می‌تواند راه‌نمای عمل باشد که فاعل بداند چه چیزی خیر را بیشینه می‌کند. (Mason, 2003: 321-2)



فایده‌گرایان عینیت‌گرا بر این باورند این انتقاد به تعیین دقیق گزینه‌های جایگزین هیچ توجهی نمی‌کند. آن‌ها می‌گویند که عینیت‌گرایان در پاسخ به این انتقاد، فقط کافی است بگویند عمل درست عملی است که «از میان گزینه‌هایی که در برابر فاعل گشوده‌اند»؛ یعنی آن‌هایی که فاعل می‌تواند انجامشان دهد، بهترین نتایج را رقم بزند و بردن کاربف در شطرنج گزینه گشوده‌ای در برابر فاعل نیست؛ یعنی فاعل قادر به انجام آن نیست و سالبه به انتفای موضوع است.

عینیت‌گرایان در پاسخی دیگر به این انتقاد، به مسئله بسیار مهمی اشاره می‌کنند. این مسئله عبارت است از تمایز میان ملاک^{۱۳} و راه‌کار اجرایی^{۱۴} آن؛ یعنی تمایز میان متافیزیک و معرفت‌شناسی عمل درست. درک این تمایز برای به‌دست آوردن درک درستی از نظریه‌های فایده‌گرای معاصر بسیار ضروری است. عمل درست عملی است که خیر را بیشینه کند؛ اما تعیین مصداق برای این ملاک امری تجربی است. تعیین مصداق برای راه‌کار اجرایی مناسب برای بیشینه‌سازی خیر، برخلاف تعیین ملاک، امری تجربی است و هر کسی با توجه به شرایط موجود، ممکن است راه‌کار اجرایی متفاوتی برای بیشینه‌سازی خیر ارائه کند:

این انتقاد تمایزی اساسی را که بیشتر پیامدگرایان عینیت‌گرا می‌پذیرند نادیده می‌گیرد. این تمایز، به یک معنی، عبارت است از تمایز میان ملاک و راه‌کار اجرایی آن؛ [یا] تمایز میان متافیزیک و معرفت‌شناسی [عمل] درست. عمل درست، عملی است که خیر را بیشینه می‌کند؛ اما تعیین مصداق برای این ملاک امر دیگری است. خیر ملاک ارزیابی است. شاید تلاش برای بیشینه کردن خیر موردانتظار یا پیش‌بینی شده بهترین راه‌کار برای تحقق آن باشد؛ شاید هم این‌طور نیست. [حتی] ممکن است تاس انداختن یا طالع‌بینی بهترین راه‌کار اجرایی باشد. احتمال آنکه این امور بهترین راه‌کار اجرایی برای بیشینه کردن خیر باشند بسیار پایین است. باوجوداین تعیین مصداق، امری تجربی است. (Driver, 2012: 118)

تبیین دوگانه کنش‌گرا / منش‌گرا

ملاک بیشینه‌سازی خیر فقط برای داوری درباره کنش^{۱۵} [= عمل] فاعل است یا هم کنش و هم منش [= شخصیت]^{۱۶} او؟

در دوران مدرن چرخش بسیار مهمی در فلسفه اخلاق روی داد. پس از هیوم، فلسفه اخلاق شاهد گرایشی در جهت عدم توجه به ارزیابی منش و فضیلت و توجه به ارزیابی



کنش بوده است. همان‌طور که فیلیپا فوت می‌گوید:

«از آنجا که فلاسفه بزرگی مانند هیوم، کانت، میل، جی. ای. مور، دابلیو. دی. راس و ای. ایچ. پریچارد همگی در این مورد آشکارا با هم هم‌رأی بودند و فلسفه اخلاق معاصر ساخته و پرداخته آن‌هاست، این بی‌توجهی [به فضیلت‌مندی منش] چندان تعجب‌برانگیز نیست.» (Foot, 2002/1978: 1)

جی. ایچ. وُن رایت نیز، در این زمینه با فوت هم‌رأی است. از نظر وُن رایت «فلسفه اخلاق مدرن هیچ توجهی به مفهوم فضیلت نکرده است.» (Von Wright, 1963: 136) جی. بی. اشنی‌وایند در مقاله‌اش با عنوان «نابخت‌یاری‌های فضیلت» (Schneewind, 1991: 42-63) این نکته را به تفصیل شرح داده است. همان‌طور که اشنی‌وایند می‌گوید، جرمی بنتم، بنیان‌گذار فایده‌گرایی، از آثار هیوم بهره می‌برد؛ اما نگرشش در بسیاری از موارد کاملاً با نگرش هیوم متفاوت بود. هیوم در نظام اخلاقی‌اش بر ارزیابی شخصیت تأکید می‌کرد. او عمل فاعل را مهم می‌دانست؛ اما بر این باور بود که این اهمیت برای آن است که گواه و نشان شخصیت اوست. با وجود این بنتم بر ارزیابی خود عمل تأکید می‌کرد؛ نه شخصیت. او به شدت به اصلاحات اجتماعی علاقه‌مند بود و ژرف‌اندیشی در مشکلات اخلاقی قوانین و سیاست‌های حکومت باعث شد که او فایده را به‌عنوان یک ملاک برگزیند. قانون و قانون‌گذاری ناظر بر عمل‌اند؛ نه شخصیت. شخصیت هر فرد فقط بر خود او مکشوف است و در بسیاری از موارد بر خود او نیز پوشیده است. باور به دشواری واکاوی اراده و شخصیت آدمی مانع بنا کردن سقف قانون‌گذاری بر ستون شخصیت شد و جذابیت نظری مفهوم شخصیت هم اصلاً تأثیرگذار نبود. علاوه بر این همان‌طور که اشنی‌وایند می‌گوید، در آن زمان جوئی ایجاد شده بود که در آن تأکید بر شخصیت، از لحاظ اجتماعی بسیار زیانبار دانسته می‌شد. این توجه به کنش فاعل به‌جای منش او، بعد از بنتم، در میل و دیگر فیلسوفان فایده‌گرا نیز ادامه یافت. این چرخش در شاخه قرارداد‌گرای فلسفه اخلاق نیز به چشم می‌آید. قرارداد‌گرایان سودگرا از هابز¹⁷ تا گتی‌ای¹⁸ و قرارداد‌گرایان حق‌گرا از لاک¹⁹ تا رالز می‌کوشند ملاکی برای درستی کنش فاعل ارائه دهند؛ نه منش و شخصیت او.

با وجود این فلسفه اخلاق در چند دهه اخیر شاهد کوشش پاره‌ای از فیلسوفان برای احیای توجه به منش و شخصیت فاعل بوده است. پاره‌ای از فیلسوفان فایده‌گرا نیز با



وجود پایبندی به اصل اساسی فایده‌گرایی؛ یعنی اصل بیشینه‌سازی خیر پیشنهاد کردند که این اصل را علاوه بر ارزیابی کنش فاعل، برای ارزیابی منش او نیز به کار گیریم. آن‌ها این گونه از فایده‌گرایی را «فایده‌گرایی فراگیر»^{۲۰} نام نهادند. در فایده‌گرایی فراگیر هر چیزی که به فاعلیت مربوط است باید براساس ملاک ارزیابی فایده‌گرایانه؛ یعنی بیشینه‌سازی خیر ارزیابی شود. بنابراین علاوه بر عمل فاعل، ویژگی‌های شخصیتی، انگیزه‌ها و نیات او هم باید ارزیابی شوند؛ زیرا همه این موارد از مؤلفه‌های مرتبط با فاعلیت هستند.

تحلیل دوگانه کنش‌گرا / منش‌گرا

برنرد ویلیمز در سال ۱۹۷۳، در کتاب *دفاع و نقد فایده‌گرایی*، انتقاد بسیار مهمی را علیه آن مطرح کرد. او گفت که «خامی فایده‌گرایی، کاملاً، تیشه به ریشه آن می‌زند.» (Williams, 1973: 150) پس از ویلیمز، بسیاری از اخلاق‌گرایان فضیلت‌گرا بر این نکته تأکید کردند که نظریه‌ای که فقط بر عمل درست تأکید می‌کند - نه جنبه‌های دیگر فاعلیت، مانند انگیزه، خلق و خو، شخصیت، خوی و خیم فاعل - بخش بزرگی از ارزیابی اخلاقی را نادیده می‌گیرد. در مقابل پاره‌ای از فایده‌گرایان معاصره مانند *درک پارفیت*، *پیتز ریلتن* و *جولیا درایور* کوشیده‌اند با گستراندن گستره ملاک بیشینه‌سازی خیر به منش فاعل - علاوه بر کنش او - این نقص را رفو کنند:

حتی اگر بپذیریم که پیامدگرایان در طول تاریخ، [فقط] بر ارزیابی عمل تأکید کرده‌اند؛ یعنی تمام هم و غمشان فقط معطوف به ارائه نظریه‌ای درباره عمل درست بوده است و شیوه‌های دیگر ارزیابی اخلاقی را چندان جدی نگرفته‌اند، [یعنی به ارزیابی جنبه‌های دیگر فاعلیت، مانند انگیزه، خلق و خو، شخصیت، خوی، خیم و ... فاعل توجهی نکرده‌اند] باز هم به هیچ وجه نمی‌توان چنین چیزی را ذاتی پیامدگرایی دانست. فلسفه اخلاق ناظر بر عمل است و به همین دلیل طبیعی است که یک نظریه بیش و پیش از هر چیز بر ارزیابی عمل تأکید کند. باوجود این از آنجا که عوامل دیگری هم در ارتقای خیر دخیل‌اند آن عوامل را نیز می‌توان براساس ملاک پیامدگرایانه ارزیابی کرد. (Driver, 2012: 145)

یکی از دلایل علاقه مجدد فایده‌گرایان به ارزیابی منش و شخصیت آن است که در بسیاری از مواردی که فایده‌گرایی با داوری‌های جاافتاده اخلاقی ما ناسازگار است،



می‌توان با اشاره به اینکه در آن مورد ارزیابی اخلاقی به صرف ارزیابی عمل فروکاسته شده است این ناسازگاری را کم کرد یا از بین برد. پارفیت در سال ۱۹۸۴، در کتاب *دلایل و اشخاص*، گستره پیامدگرایی یا فایده‌گرایی را این‌گونه می‌گستراند:

«یک هدف اخلاقی نهایی وجود دارد: و آن اینکه نتایج تا آنجا که ممکن است خوب باشند. پیامدگرایی بر هر چیزی اعمال می‌شود.» (Parfit, 1984: 24)

فیلیپ پتیت و مایکل اسمیت نیز، در سال ۲۰۰۰ در مقاله «پیامدگرایی فراگیر» این مفهوم را به شکل زیر بیان کردند:

پیامدگرایی فراگیر *الف* را درست می‌داند، اگر *الف*، در گستره امور مورد ارزیابی - اعم از اعمال، انگیزش‌ها، قواعد یا هر چیز دیگری - بهترین *الف* باشد و بهترین *الف* هم، به نوبه خود، عبارت است از *الفی* که ارزش را بیشینه می‌کند. (Pettit and Smith, 2000: 121)

با وجود این جولیا درایور این تعریف از پیامدگرایی یا فایده‌گرایی فراگیر را آن‌گونه که باید و شاید جامع نمی‌داند و پیامدگرایی یا فایده‌گرایی مورد نظر خود را به این شکل بیان می‌کند:

«کیفیت اخلاقی *الف* فقط از طریق پیامدهای *الف* تعیین می‌شود و *الف* هر جنبه‌ای از فاعلیت یا مرتبط با آن را دربرمی‌گیرد.» (Driver, 2012: 147)

بنابراین ما در ارزیابی، هم از واژگان فضیلت‌گرایانه استفاده می‌کنیم و هم از عباراتی مانند «قابل ستایش» که با «درست» متفاوت است. مفهوم «قابل ستایش» چیزی غیر از مفهوم «درست» است و مفهوم «قابل سرزنش» چیزی غیر از مفهوم «نادرست» است. مثلاً ممکن است کاری «نادرست» باشد؛ ولی با وجود این «قابل سرزنش» نباشد؛ یعنی نتوان فاعل را برای انجام آن سرزنش کرد. گونه جامع‌تر فایده‌گرایی فراگیر این نکته را در نظر می‌گیرد و برطبق آن یک ویژگی فضیلت‌مندانه ویژگی‌ای است که کیفیت اخلاقی آن براساس ایجاد نتایج خیر حاصل از آن فهمیده می‌شود. فایده‌گرایان منش‌گرا می‌کوشند با ایجاد این تمایز فایده‌گرایی را به داوری‌های جافتاده ما نزدیک کنند. جمله زیر از مایکل اسمیت به روشنی گویای این امر است:



از آنجا که پیامدهای شخصیت و اعمال ما یکسان نیستند، نمی‌توانیم از پاسخ پیامدگرایی به این پرسش که «چه‌اعمالی را باید انجام دهیم؟» هیچ نتیجه‌ای درباره شخصیتی که باید داشته باشیم یا زندگی شخصی‌مان بگیریم. (Smith, 2009: 248-9)

در بسیاری از موارد عمل فرد شرّ و نادرست است؛ اما انگیزه او خیر و درست است. مواردی که فرد به نیت کمک به دیگری برایش مشکل می‌تراشد نمونه بارز این مواردند. در این موارد عمل به این دلیل نادرست است که به نتایج کلی بدی منجر می‌شود؛ اما انگیزه از لحاظ اخلاقی خیر است؛ زیرا انگیزه‌هایی که به دنبال کمک به دیگران‌اند، در کل پیروزمندانه‌اند و نتایج خوبی را رقم می‌زنند.

باتوجه به نتایجی که این نوع انگیزه‌ها رقم می‌زنند، این نوع از انگیزه از لحاظ اخلاقی بسیار خوب است. ما (به‌طور کل) افرادی را که انگیزه‌های خیری دارند و از انگیزه‌های بد دوری می‌کنند دوست داریم و بنابراین با ستایش و سرزنش ناشی از این ارزیابی‌ها این انگیزه‌ها را تشویق می‌کنیم. (Driver, 2012: 149-50)

بنابراین پیامدگرایان منش‌گرا مانند جولیا درایور، در چنین مواردی که انگیزه فاعل خیر است، با تفکیک «عمل» از «انگیزه» و «بد» از «قابل سرزنش»، عمل فاعل را بد؛ اما غیرقابل سرزنش می‌دانند و از این طریق فایده‌گرایی را به داوری‌های جاف‌فاده ما نزدیک می‌کنند. فایده‌گرایی فراگیر یا منش‌گرا هیچ‌یک از امور مورد ارزیابی را بر صدر نمی‌نشانند و به همه جنبه‌های فاعلیت؛ یعنی ویژگی‌های مرتبط با فاعل مانند انگیزه، قصد و نیت، شخصیت و ... علاوه بر عمل او توجه می‌کند. در این گونه از فایده‌گرایی قاعده درست قاعده‌ای است که ارزش بیشتری را ایجاد کند و این امر درباره اعمال، انگیزش‌ها و امیال نیز صادق است.

تبیین دوگانه بیشینه‌سازی مطلق / بیشینه‌سازی کافی^{۲۱}

این پرسش مطرح است که برای بیشینه‌سازی خیر، باید سراغ بیشینه‌سازی مطلق آن برویم یا بیشینه‌سازی کافی؟

فایده‌گرایی دلایل اخلاقی را دارای شمول مطلق^{۲۲} می‌داند. این بدان معنی است که آدمی در همه اعمالش با گزینه‌ای اخلاقی روبه‌روست و همه تصمیم‌هایش دارای اهمیتی اخلاقی‌اند. این توجه همیشگی به بیشینه‌سازی مطلق خیر بسیار دشوار و



طاقت فرساست. پاره‌ای از فایده‌گرایان می‌کوشند با دست‌کاری ملاک بیشینه‌سازی مطلق خیر و تبدیل آن به بیشینه‌سازی کافی، ضمن کاستن از مطالبات فایده‌گرایی و نزدیک کردن آن به داوری‌های جاافتاده‌ما، کماکان به فایده‌گرایی (البته به گونه‌ای جدید) پایبند باشند. در نگرش مبتنی بر بیشینه‌سازی کافی خیر، عملی درست است که مقداری کافی از خیر را ایجاد کند. در این نگرش فاعل ملزم نیست همواره در تمام لحظات زندگی‌اش به فکر بیشینه‌سازی خیر باشد و همین که مقدار مشخصی از خیر را ایجاد کند، وظیفه اخلاقی خود را انجام داده است.

تحلیل دوگانه بیشینه‌سازی مطلق / بیشینه‌سازی کافی

اصل «بیشینه‌سازی خیر» نخستین بار در نیمه نخست قرن هجده، به وسیله فرانسویس هاچسن، فیلسوف ایرلندی اسکاتلندی تبار مطرح شد. هاچسن در سال ۱۷۲۵، پژوهشی در زمینه خاستگاه‌های تصورات ما درباره زیبایی و فضیلت را نوشت. این کتاب شامل دو رساله بود: رساله‌ای درباره زیبایی، نظم، هارمونی، طراحی و رساله‌ای درباره خیر و شر اخلاقی. او، در رساله دوم (رساله‌ای درباره خیر و شر اخلاقی) برای نخستین بار، اصطلاح «بیشترین خیر برای بیشترین تعداد» را به کار برد:

فضیلت عبارت است از حاصل ضرب کمیت خیر در تعداد برخورداران آن ... بنابراین بهترین عمل، عملی است که بیشترین خوش‌حالی را برای بیشترین افراد فراهم کند؛ و به همین ترتیب، بدترین عمل، عملی است که بیشترین بدبختی را برای بیشترین افراد به بار آورد. (Hutcheson, 1971/1725: 163-4)

این اصل سپس در آثار جرمی بنتم و جان استوارت میل به کار گرفته شد. فایده‌گرایان نخستین، مانند بنتم و میل به این نکته توجه داشتند که شمول مطلق این اصل می‌تواند مطالبات اخلاقی طاقت‌فرسایی را بر دوش فاعل بنهد. از این روی می‌کوشیدند تا آنجا که بتوانند با ترفندهایی گسترده این اصل را ناگسترده کنند. مثلاً بنتم، در بند سوم فصل نخست اصول اخلاق و قانون‌گذاری فایده را چیزی می‌داند که «برخورداری، سود، لذت، خیر یا خوشی» را «در جمعی که علایق و منافعش مورد توجه» است ایجاد نماید و از وقوع «خباثت، درد، شر و یا ناخوشی» در آن جمع جلوگیری نماید و در تبیین «جمع» می‌گوید:



«اگر آن جمع یک شخص خاص باشد، آن‌گاه منظور از جمع، خوشی همان شخص خاص خواهد بود.» (Bentham, 2000/1789: 14-15)

میل نیز در بند نوزدهم از فصل دوم *فایده‌گرایی* می‌کوشد به گونه‌ای از شمول مطلق اصل «بیشینه‌سازی خیر» بکاهد:

«این یک سوءبرداشت از نگرش فایده‌گراست که آن را چنین بینگاریم که انگار فرض را بر این گذاشته است که مردم باید ذهن و فکر خود را تا مرزهای جهان، یا جامعه‌ای بزرگ، بگسترانند.» (Mill, 2001/1863: 20-21)

با وجود این امروزه بسیاری از فلاسفه اخلاق بر این باورند که نقل قول‌های مذکور از فایده‌گرایان نخستین با نظام کلی اخلاقی آن‌ها ناسازگار است. مثلاً راجر کریسپ با اشاره به نقل قول بالا از میل می‌گوید:

وی در بیان اینکه چنین موقعیت‌هایی نادر و استثنایی‌اند آگاهانه از خود دورویی نشان می‌دهد. (Crisp, 1997: 115)

پاره‌ای از فایده‌گرایان معاصر تفسیری مطلق‌گرایانه از اصل «بیشینه‌سازی خیر» ارائه می‌کنند و آن را دارای «شمول مطلق» می‌دانند. این گروه از فایده‌گرایان به هیچ وجه بر خورداری فاعل از حق انتخاب برای عدم کمک به دیگران را بر نمی‌تابند و بر این باورند که کمک به دیگران در همه موارد وظیفه اخلاقی فاعل است؛ نه لطف او. از نظر این گروه تا زمانی که نیازهای ضروری عده‌ای برآورده نشده است، صرف هزینه برای ارضای هرگونه نیاز غیرضروری و تجملاتی هیچ فرقی با قتل عامدانه نخواهد داشت. مثال‌های آب‌گبر پیتر سینگر (Singer, 2007/1972: 506-507) و بوگاتی پیتر آنگر (Unger, 1996: 136) نمونه‌های بارز این اندیشه‌اند. شلی کیگن نیز، در کتاب *مرزهای اخلاق*، به شدت از «بیشینه‌سازی مطلق خیر» دفاع می‌کند و می‌گوید:

«این نگرش به شدت در مقابل داوری‌های جافتاده [اخلاقی] ماست، اما درست است.» (Kagan, 1989: 2)

از سوی دیگر پاره‌ای از فایده‌گرایان معاصر می‌کوشند با ترفندهایی مانند تغییر «بیشینه‌سازی مطلق خیر» به «بیشینه‌سازی کافی خیر» از مطالبات اخلاقی سخت و طاقت‌فرسای فایده‌گرایی و نیز از شمول مطلق آن بکاهند و تا آنجا که می‌توانند آن را با داوری‌های جافتاده اخلاقی ما سازگار سازند. در نگرش مبتنی بر بیشینه‌سازی کافی



خیر، آستانه کافی ای برای ایجاد خیر وجود دارد و به محض اینکه عملی آن آستانه از خیر را ایجاد کند دیگر می توان آن را درست دانست. هر عملی که باعث ایجاد خیر بیشتری از آن آستانه کافی شود دیگر وظیفه دانسته نمی شود؛ بلکه لطف است. مایکل اسلات از طراحان این موضع است. او بر این باور است که «بیشینه سازی مطلق خیر»، به شدت با داوری های جاافتاده اخلاقی ما ناسازگار است؛ زیرا بسیار پر مطالبه است و بر طبق آن دیگر همه «لطف» های ما «وظیفه» دانسته می شوند.

[1] اگر فردی که عاشق هند است، علاقه اش را نادیده بگیرد و به جای دیگری برود که بتواند در آنجا خیر بیشتری ایجاد کند، این عمل او، چیزی بیش از مطالبه (گونه معقولی از) پیامدگرایی عمل گرای مبتنی بر بیشینه سازی کافی [خیر] است و [در نتیجه] عمل او لطف شمرده می شود [نه وظیفه]. اما پیامدگرایی عمل گرای بهینه گرا، به دلیل الزام های [اخلاقی] سفت و سختش احتمالاً چنین عملی را لطف نمی داند [و وظیفه اخلاقی او می داند]. (Slote, 1989: 157)

پاره ای از اندیش مندان حوزه های دیگر علوم انسانی نیز فایده گرایی را برای پایبندی اش به بیشینه سازی مطلق [خیر] مورد انتقاد قرار داده اند. گِرد گیجرنزر، روان شناس آلمانی، بر این باور است که بیشینه سازی مطلق «در عالم واقع نوعاً دست نیافتنی است». گیجرنزر می گوید ما واقعاً نمی توانیم با محاسبات فایده گرایانه عمل درست را تشخیص دهیم؛ زیرا قادر نیستیم همه محاسبات پیچیده لازم برای بیشینه سازی مطلق را انجام دهیم. او چاره کار را در انتخاب اصل بیشینه سازی کافی خیر می داند. (Gigerenzer, 2008: 25)

از سوی دیگر مخالفان اصل بیشینه سازی کافی خیر، مانند بن بردلی بر این باورند که این اصل امکان سرباز زدن دلخواهی از پدید آوردن خیر بیشتر را، حتی زمانی که انجام آن آسان است، فراهم می کند. اگر من بتوانم جان یک نفر را نجات دهم؛ اما از سوی دیگر بتوانم به آسانی جان دو نفر را نجات دهم، آن گاه دیگر نمی توانم با گفتن اینکه «[نجات] یک نفر کافی است»، وظیفه [اخلاقی] ام را تمام شده بدانم. در این حالت اگر کسی آن دو نفر را نجات ندهد، سزاوار سرزنش اخلاقی خواهد بود. (Bradley, 2006: 97-108)

اشکال دیگری که در ادامه اشکال بالا علیه اصل بیشینه سازی کافی خیر مطرح می شود آن است که طرف داران آن باید نشان دهند که چه مقدار از خیر، «خیر کافی»



است و از آن بیشتر دیگر لطف است؛ نه وظیفه. هنگامی می‌توان از سرباز زدن‌های ظاهراً دل‌خواهی از «بیشینه‌سازی مطلق خیر» دفاع کرد که بتوان به‌طور دقیق و مستقل، «انصاف» را تعریف و حدود و ثغورش را تعیین کرد. طرف‌داران اصل «بیشینه‌سازی مطلق خیر» انجام این کار را از طریقی غیر از توسل به اصل مختارشان ناممکن می‌دانند. این کش‌مکش منجر به پیدایش گونه‌ای از فایده‌گرایی به نام «فایده‌گرایی در صدی»^{۲۳} شد. گروهی از فایده‌گرایان در صدی بر این باورند که مفاهیم «درست» و «نادرست» را باید از قاموس اخلاق حذف و به‌جایشان از درجات مختلف «خوب» و «بد» استفاده کرد. گروهی دیگر از فایده‌گرایان در صدی بر لزوم وجود مفاهیم «درست» و «نادرست» در داوری اخلاقی تأکید می‌کنند؛ اما این مفاهیم را ذومراتب و تشکیکی می‌دانند. گروه نخست فایده‌گرایان در صدی حذف گرا و گروه دوم فایده‌گرایان در صدی ناحذف‌گرا نامیده می‌شوند.

این تقسیم‌بندی در دهه‌های اخیر مطرح شده است اما پرهیسی از «فایده‌گرایی در صدی» در فایده‌گرایان نخستین قابل مشاهده است. برای مثال می‌توان به تعریف میل از اصل «بیشترین خوش‌حالی» در فصل دوم *فایده‌گرایی* اشاره کرد:

«براساس اصل بیشترین خوش‌حالی، اعمال به میزانی که به ارتقای خوش‌حالی منجر می‌شوند درست و به میزانی که ضد خوش‌حالی را ایجاد کنند نادرست‌اند.»
(Mill, 2001/1863: II)

فایده‌گرایان در صدی حذف‌گرا، مانند آلستر تریکراس، بر این باورند که این راهکار می‌تواند با وجود حفظ ویژگی‌های مثبت بیشینه‌سازی، مشکل پر مطالبه بودن فایده‌گرایی را حل کند. از نظر تریکراس، نخستین کاری که برای ارزیابی یک عمل باید انجام دهیم این است که آن را با گزینه‌های دیگری که فاعل با آن‌ها روبه‌روست مقایسه کنیم و تشخیص دهیم که از آن‌ها «بهتر» است یا «بدتر». او در دفاع از این موضع خود، از «برهان تفاوت‌های قابل اغماض»^{۲۴} استفاده می‌کند. تریکراس می‌گوید اگر کسی «فایده‌گرایی در صدی» نباشد، باید حتماً به آستانه‌ای از خیر باور داشته باشد که براساس آن هر عملی باید دست کم آن میزان از خیر را به وجود آورد و هر عملی که خیرش از خیر آن آستانه کمتر باشد، نادرست است. مثال تریکراس بدین شرح است:



فرض کنید باید دست کم ۱۰ درصد از درآمد خود را به بنیادهای خیریه بدهیم. در این حالت ۱۰ درصد، آستانه کافی خیر خواهد بود و شخص با پرداخت ۱۰ درصد از درآمدش به بنیادهای خیریه کار درست را انجام داده است، اما اگر ۹ درصد از درآمدش را به بنیادهای خیریه بدهد کارش نادرست است. (Norcross, 2008: 220)

واضح است که تفاوت ۹ درصد با ۱۰ درصد چندان زیاد نیست و می توان مثال هایی را مطرح کرد که تفاوت میان خیر ناشی از عمل و آستانه کافی خیر کاملاً قابل اغماض باشد؛ اما تفاوت میان درست و نادرست بسیار بزرگ است و ظاهراً همین امر می تواند برای نگرش آستانه ای مشکل ساز باشد. در عوض *ترکراس* معتقد است که ما باید فایده گرایی را دوباره به گونه ای ساختار بندی کنیم که فقط نظریه ای درباره خوب و بهتر - یعنی نظریه ای درصدی - باشد؛ نه درباره درست و نادرست. یکی از ویژگی های جالب نگرش *ترکراس* شباهت آن با چیزی است که غالباً به *الیزبت آنسکم*، در مقاله مشهور «فلسفه اخلاق مدرن» (Anscombe, 1958: 1-19)، نسبت داده می شود و آن اینکه *آنسکم*، درباره «درست» اخلاقی و «الزام» اخلاقی طرح حذف گرایانه ای را ارائه می کند. با وجود این، مخالفان این تفسیر از فایده گرایی آن را بسیار افراطی می دانند. آن ها بر این باورند که چنین نظریه ای هیچ ملاک شسته و رفته ای برای عمل درست در اختیار فاعل نمی گذارد:

چنین نظریه ای نمی تواند راهنمای عمل باشد، زیرا به ما نمی گوید برای اینکه، از لحاظ اخلاقی، خوب باشیم، چه کار باید بکنیم. این نظریه فقط به ما می گوید که برخی از چیزها بد هستند و از چیزهای دیگر بدتر هستند و برخی از چیزها خوب هستند و از چیزهای دیگر بهتر هستند ولی نمی گوید کار درست کدام کار است. (Driver, 2012: 46)

تبیین دوگانه لذت گرا^{۲۰} / ترجیح گرا^{۲۱}

آیا خیر چیزی است که فاعل از آن بیشترین «لذت» را می برد یا چیزی است که فاعل آن را بر چیزهای دیگر «ترجیح» می دهد؟ گروهی از فایده گرایان به ویژه فایده گرایان نخستین، ملاک خیر را «لذت» می دانستند؛ اما پس از طرح پاره ای از انتقادات علیه این ملاک، پاره ای از فایده گرایان «ترجیح» و «میل» فاعل را ملاک خیر دانستند. فایده گرایی «لذت گرا» با مشکلاتی



روبه‌رو شد که باعث شدند فایده‌گرایان برای پاسخ‌گویی به آن‌ها ملاک خیر را دست‌کاری کنند. این گروه از فایده‌گرایان متأخر ملاک خیر را «ترجیح» یا «میل» فاعل دانستند.

تحلیل دوگانه لذت‌گرا / ترجیح‌گرا

فایده‌گرایان نخستین «لذت‌گرا» بودند و فقط «لذت» را خیر می‌دانستند. از نظر آن‌ها عملی درست بود که به بیشترین «لذت» در بیشترین افراد بینجامد. بنتم آدمیان را تحت سلطه دو فرمان‌روا - لذت و درد - می‌دانست. از نظر او ما به دنبال کسب لذت و دوری از دردییم و آن دو «بر همه کردارها، گفتارها و پندارهای ما حکم می‌رانند.» (Bentham, 1907: 1) از نظر بنتم اعمال وقتی به افزایش خوش‌حالی یا لذت منجر شوند، ستایش و وقتی زمینه را برای ناراحتی یا درد فراهم کنند نکوهش می‌شوند. میل نیز، همانند بنتم خیر را با سنجۀ «لذت» می‌سنجید. این جمله از بند دوم فصل دوم فایده‌گرایی، به‌خوبی مؤید این مدعاست:

«منظور از خوش‌حالی، لذت و نبودِ رنج است و منظور از عدم‌خوش‌حالی، رنج و محرومیت از لذت است.» (Mill, 2001/1863: 10)

با وجود این پس از طرح پاره‌ای از انتقادات علیه فایده‌گرایی لذت‌گرا، پاره‌ای از فایده‌گرایان به جای «لذت»، سراغ «ترجیح» و «میل» فاعل رفتند. از نظر این گروه از فایده‌گرایان، خیر فرد در پدید آمدن چیزی است که خود او آن را «ترجیح» می‌دهد؛ حتی اگر پدید آمدن آن امر برایش لذت‌بخش نباشد.

برای درک بهتر تفاوت میان «لذت» و «ترجیح» به‌عنوان ملاک خیر به این مثال توجه کنید. فرض کنید سهراب رئیس یک کارخانه معروف است. او زندگی بسیار خوبی دارد و همسر و فرزندانش نیز بسیار به او علاقه‌مندند. حال فرض کنید او در همین حالت از دنیا می‌رود؛ حال آنکه حقیقت چیز دیگری بوده است. او در پایان عمرش ورشکسته شده بود، فرزندانش برای به دست آوردن دارایی‌هایش به او ابراز علاقه می‌کردند و همسرش نیز می‌خواست از او جدا شود. با وجود این او از هیچ‌یک از این امور باخبر نبود. اگر خیر را فقط «لذت» بدانیم می‌توانیم زندگی سهراب را زندگی خوبی ارزیابی کنیم؛ زیرا وی از وضع موجود لذت می‌برده است؛ اما اگر «ترجیح» شخصی خود فاعل و «واقع‌نمایی لذات» را ملاک قرار دهیم، دیگر نمی‌توانیم زندگی



او را خوب بدانیم زیرا او ترجیح می‌داد حقیقت را بداند. یکی از مهم‌ترین اشکال‌های مطرح شده علیه فایده‌گرایی لذت‌گرا موقعیتی فرضی به نام «دست‌گاه تجربه» است. جَک اسمارت نخستین فیلسوفی بود که عدم تمایل ما به ورود به «دست‌گاه تجربه» را برای فایده‌گرایی لذت‌گرا مشکل‌ساز دانست. (Smart, 19-22: 1973) با وجود این، توصیف واضح و روشن رابرت نریک، فیلسوف مشهور آزادی‌گرا، از چنین دستگاهی مورد توجه فلاسفه قرار گرفت. هدف اصلی نریک از ترسیم چنین موقعیتی استدلال علیه فایده‌گرایی لذت‌گرا نبود؛ اما بعداً برخی از فیلسوفان از جمله خود او (Nozick, 1989: 99-117) از این موقعیت برای استدلال علیه این گونه از فایده‌گرایی استفاده کردند. سناریوی فرضی «دست‌گاه تجربه» نریک باعث شد بسیاری از فایده‌گرایان برای پاسخ به آن ملاک خیر را از «لذت» به «ترجیح» و «میل» فاعل تغییر دهند:

فرض کنید شما در دستگاه تجربه‌ای قرار دارید که این امکان را برایتان فراهم می‌کند که هر چیزی را که دلتان می‌خواهد تجربه کنید. روان‌شناسان عصب‌شناس زنده‌ای می‌توانند کاری کنند که شما فکر و احساس کنید که مشغول نوشتن رمان بی‌ظنری هستید، رابطه عاشقانه‌ای برقرار کرده‌اید، یا مشغول خواندن کتاب جذابی هستید. شما در تمام این مدت، در یک وان شناورید و الکترودهایی به مغزتان وصل شده‌اند. آیا مایلید با تنظیم این دستگاه براساس تجاربی که از آن‌ها لذت می‌برید تمام زندگی‌تان را در آن سپری کنید [و هر لذتی را که دوست دارید تجربه کنید]؟ از این بابت هم نگران نباشید که نکند از برخی از تجارب لذت‌بخش بی‌خبر باشید [و در نتیجه تجربه کردن آن‌ها را از دست بدهید]. یک تیم کارکننده زندگی تعداد بسیار زیادی از افراد را بررسی کرده است و فهرست متنوعی از لذات گوناگون را در اختیارتان قرار می‌دهد. شما می‌توانید از میان آن لذات هر لذتی را که دوست دارید، مثلاً برای دو سال انتخاب کنید. بعد از اینکه همه آن لذات را در طول دو سال امتحان کردید، به مدت ده دقیقه یا ده ساعت از آن وان خارج می‌شوید تا لذاتی را که می‌خواهید در دو سال بعدی تجربه کنید انتخاب کنید. علاوه بر این وقتی شما داخل وان هستید به هیچ‌وجه نمی‌دانید که در وان هستید و فکر می‌کنید که آن لذات صددرصد واقعی‌اند. دیگران هم می‌توانند داخل وان بروند و هر لذتی را که دوست دارند تجربه کنند. بنابراین اصلاً لازم نیست شما برای کمک به آن‌ها از وان خارج شوید. [در مثال مناقشه نیست. بنابراین] مسائلی مانند این مسئله را نادیده بگیرید که اگر همه بخواهند چنین کنند چه کسی باید به آنها سرویس بدهد. [با توجه به



این توضیحات] آیا شما داخل وان خواهید رفت؟ چه چیزی می‌تواند از احساس درونی ما نسبت به زندگی خود برایمان مهم‌تر باشد؟ استرس ناشی از چند لحظه کوتاه بین تصمیم‌گیری و وارد شدن داخل وان هم نمی‌تواند آن‌قدر اهمیت داشته باشد که ما به دلیل آن این پیشنهاد را نپذیریم. (اگر چنین تصمیمی بگیری دیگر) چند لحظه استرس در مقایسه با یک عمر لذت که چیزی نیست. تازه اگر تصمیمتان بهترین تصمیم است دیگر اصلاً چرا باید استرس داشته باشید؟ (Nozick, 1974: 3-42)

«دستگاه تجربه» نریک استدلالی علیه همه نظریه‌هایی است که مدعی‌اند جنبه‌های درونی تجارب ما تنها چیزهایی‌اند که بر آسایشمان تأثیر گذارند. با وجود این شاید به این دلیل که فایده‌گرایی لذت‌گرا مشهورترین گونه از این نظریه‌ها بود، سناریوی فرضی نریک فقط استدلالی علیه آن دانسته شد. (Weijers, 2011: 229) همان‌طور که ویجرز و ونسا می‌گویند:

«عده زیادی از افراد با خواندن سناریوی دستگاه تجربه نریک [کماکان] ترجیح می‌دهند در واقعیت بمانند.» (Weijers and Vanessa, : 464)

این نکته گویای آن است که برای این افراد «چیزی غیر از جنبه‌های درونی لذت ارزشمند است.» (ibid) از نظر فایده‌گرایان لذت‌گرا، فقط «لذت» مهم است و در نتیجه قرار گرفتن در «دستگاه تجربه» هیچ فرقی با تجربه واقعی آن لذات ندارد؛ اما ظاهراً این باور به شدت با داوری‌های جاافتاده بسیاری از ما در تضاد است. از نظر بسیاری از ما فقط «لذت» مهم نیست؛ ما «ترجیح» می‌دهیم لذات «واقع‌نما» و «بازتاب واقعیت» باشند. فایده‌گرایان ترجیح‌گرا می‌کوشند با تغییر ملاک خیر از «لذت» به «ترجیح» به این اشکال پاسخ دهند. اگر فرد «ترجیح» دهد تجربه‌هایش «واقع‌نما» باشند، آن‌گاه سناریوهایی مانند سناریوی «دستگاه تجربه» نریک، حتی اگر بودن در آن باعث ایجاد «لذت» برایش شود، برای او چندان دل‌نشین نخواهند بود. در نتیجه این نگرش‌ها می‌توانند به مشکل «دستگاه تجربه» نریک پاسخ گویند.

ترجیح‌گرایی همانند لذت‌گرایی، تفسیری «درون‌ذهنی» از «ارزش» ارائه می‌کند. هر دو تفسیر از این منظر مورد انتقاد قرار گرفته‌اند که نمی‌توانند امور خوبی را بر شمرند که هیچ ربطی به حالت‌های روان‌شناختی فاعل ندارند؛ اموری که اساساً به‌طور «عینی» و فارغ از ملاحظات «درون‌ذهنی» فاعل، «خوب» یا «بد» هستند. البته نظریه‌هایی که خیر را



فارغ از حالات روان‌شناختی فاعل در اموری «عینی» جست‌وجو می‌کنند، مانند «نظریه‌های فهرست عینی» فیلسوفانی مانند تامس هرکه (Hurka, 1996)، تأکید مارتا نوسبام بر «تأمل عملی» (Nussbaum, 2000)، تأکید جان استوارت میل بر لذات «نخبه‌گرایانه» و «عقلی» به‌عنوان لذات «فراتر» و تأکید بر موارد دیگری از این دست مانند «دوستی»، «عشق»، «موفقیت» و «پیش‌رفت» نیز، در ارائه ملاکی جامع که همه آن موارد «عینی» را پوشش دهد چندان موفق نیستند.

نتیجه

این مقاله با معرفی رویکرد خاص فیلسوفان فایده‌گرای معاصر - مانند مایکل اسلات، پتر آنگر، درک پارفیت، فرنک جکسن، فیلیپ پیتیت، پتر سینگر، پتر ریلتن، مایکل زیمرمن، مایکل اسمیت، شلی کیگن، الینر میسن، فرنسیس هاوارد اسنایدر، جولیا درایور و دیگران - خواننده را، به‌جای بنیان‌گذاران کلاسیک فایده‌گرایی، با رویکردهای جزئی، دقیق، مدرن و امروزی فیلسوفان پیامد‌گرا یا فایده‌گرای معاصر آشنا می‌کند. این فیلسوفان همگی زنده‌اند و همه آن‌ها در یک بازه زمانی ۲۰ ساله (۱۹۶۱-۱۹۴۱) به دنیا آمده‌اند. (از میان این فیلسوفان، الینر میسن و فرنسیس هاوارد اسنایدر تمایلی به اعلام سال تولدشان ندارند و به همین دلیل سال تولدشان ذکر نشده است.) نکته قابل توجه درباره همه این فیلسوفان این است که آنان فقط شارحان فایده‌گرایی کلاسیک نیستند و هریک از آن‌ها، با تفسیر جدیدی که از «چگونگی پیشینه‌سازی خیر» و/یا «چیستی خیر» ارائه کرده، مدل فایده‌گرایانه مدرن و منحصربه‌فردی را تدوین کرده‌اند که می‌تواند موضوع رساله‌ای مستقل و مبسوط باشد. هدف اصلی این مقاله معرفی مدل‌های مدرن فایده‌گرایانه است که از ۱۹۶۳ تا ۲۰۱۴ مطرح شده‌اند و از آن میان بر گونه‌ها و دوگانه‌هایی تأکید می‌کند که تاکنون در آثار فلسفی فارسی‌زبان مطرح نشده‌اند. دوگانه‌هایی مانند فایده‌گرایی «عمل‌گرا/قاعده‌گرا» و فایده‌گرایی «سرمع‌گرا/میانگین‌گرا» پیش‌تر در پاره‌ای از آثار فارسی‌زبان، از جمله برخی از مقالات و کتاب‌های نویسنده مطرح شده‌اند؛ اما دوگانه‌هایی مانند فایده‌گرایی «اگر‌گرا/واقعیت‌گرا»، فایده‌گرایی «عینیت‌گرا/ذهنیت‌گرا»، فایده‌گرایی «کنش‌گرا/منش‌گرا»، فایده‌گرایی «لذت‌گرا/ترجیح‌گرا» و «پیشینه‌سازی مطلق/کافی خیر» تاکنون در آثار فارسی‌زبان مطرح نشده‌اند. بنابراین این مقاله می‌تواند نقطه آغازی برای



پرداختن به گونه‌های گوناگون و مدرن فایده‌گرایی و به دست آوردن درکی دقیق،
همه‌جانبه و امروزی از این نظریه تأثیرگذار اخلاقی باشد.



پی‌نوشت‌ها

- 1- John Rawls
- 2- Bernard Williams
- 3- Robert Nozick
- 4- Peter Singer
- 5- Shelly Kagan
- 6- Peter Unger
- 7- Possibilists
- 8- Actualists
- 9- Objectivist
- 10- subjectivist
- 11- moral luck
- 12- amoralists
- 13- criterion
- 14- decision-procedure
- 15- action
- 16- character
- 17- Hobbes
- 18- Gauthier
- 19- Locke
- 20- global utilitarianism

۲۱- «بیشینه‌سازی کافی خیر» معادلی است که برای اصطلاح "satisficing the good" برگزیده‌ام. واژه "satisfice" از ترکیب دو واژه "satisfy" و "suffice" به وجود آمده است. اصل اساسی فایده‌گرایی کلاسیک؛ یعنی اصل بیشینه‌سازی مطلق (maximization) خیر، که بر اساس آن آدمی همواره باید به فکر ایجاد بیشترین خیر برای بیشترین افراد باشد، میزان مطالبه اخلاق را از فرد بسیار بالا می‌برد و همواره وظایف اخلاقی سنگینی را بر دوش او می‌نهد. همین امر باعث طرح اشکال «پر مطالبه‌بودن اخلاق» (the demandingness of morality) علیه فایده‌گرایی کلاسیک شده است. پاره‌ای از فایده‌گرایان مدرن، برای رهایی از بند این اشکال، اصل «بیشینه‌سازی مطلق خیر» (maximization of the good) را به اصل «بیشینه‌سازی کافی خیر» (satisficing of the good) تغییر داده‌اند. برای آشنایی بیشتر با مشکل «پر مطالبه بودن اخلاق» در فایده‌گرایی، ر.ک: (پیک حرفه، ۱۳۹۰)

- 22- pervasive
- 23- scalar utilitarianism
- 24- the argument from negligible margins
- 25- hedonistic utilitarianism
- 26- preference utilitarianism



منابع

بیگ حرفه، ش (۱۳۹۰) مرزهای اخلاق، نشر نی، تهران.

- Anscombe, Elizabeth (1958). 'Modern Moral Philosophy', *Philosophy* 33, 124, 1-19.
- Bentham, Jeremy (2000/1789). *An Introduction to the Principles of Morals and Legislation*. Ontario: Batoche Books.
- Bradley, Ben (2006). 'Against Satisficing Consequentialism', *Utilitas*, 18, 2, 97-108.
- Brandt, Richard (1963). 'Toward a Credible Form of Utilitarianism', in Hector-Neri Castaneda and George Nakhnikian (eds.), *Morality and the Language of Conduct*, Detroit: Wayne State University Press, 107-43.
- Crisp, Roger (1997). *Mill on Utilitarianism*. London: Routledge.
- Driver, Julia (2012). *Consequentialism*, New York: Routledge.
- Foot, Philippa (2002/1978). 'Virtues and Vices', in Philippa Foot (ed.), *Virtues and Vices and Other Essays in Moral Philosophy*, Oxford: Oxford University Press, 1-18.
- Gigerenzer, Gerd (2008). 'Moral Intuition = Fast and Frugal Heuristics?', in Walter Sinnott-Armstrong (ed.), *Moral Psychology*, vol. 2, *The Cognitive Science of Morality: Intuition and Diversity*, Cambridge, MA: MIT Press, 1-26.
- Goldman, Holy (1976). 'Dated Rightness and Moral Imperfection', *Philosophical Review*, 85, 4, 449-487.
- Greenspan, Patricia (1978). 'Oughts and Determinism: A Response to Goldman', *Philosophical Review*, 87, 1, 77-83.
- Hacking, Ian (1967). 'Possibility', *Philosophical Review*, 76, 2, 143-68.
- Haward-Snyder, Frances (1997). 'The Rejection of Objective Consequentialism', *Utilitas* 9, 2. 241-8.
- Hurka, Thomas (1996). *Perfectionism*. Oxford: Oxford University Press.



Hutcheson, Frances (1971/1725). *An Inquiry into the Original of Our Ideas of Beauty and Virtue*, Hildesheim: Olms.

Jackson, Frank (1991). 'Decision-Theoretic Consequentialism and the Nearest and Dearest Objection', *Ethics*, 101, 3, 461-82.

Jackson, Frank and Pargetter, Robert (1986). 'Oughts, Options, and Actualism', *Philosophical Review*, 95, 2, 233-255.

Kagan, Shelly (1989). *The Limits of Morality*. Oxford: Oxford University Press.

Mason, Elinor (2003). 'Consequentialism and the Ought-Implies-Can Principle', *American Philosophical Quarterly*, 40, 4. 319-31.

Mill, John Stuart (2001/1863). *Utilitarianism*. Ontario: Batoche Book.

Norcross, Alastair (2008). 'The Scalar Approach to Utilitarianism', in Henry West (ed.), *The Blackwell Guide to Mill's "Utilitarianism"*, Malden, MA: Wiley-Blackwell.

Nozick, Robert (1974). *Anarchy, State, and Utopia*, New York: Basic Books.

Nozick, Robert (1989). *The Examined Life: Philosophical Meditations*, New York: Simon and Schuster.

Nussbaum, Martha (2000). *Women and Human Development: The Capabilities Approach*, Cambridge: Cambridge University Press.

Oxford Studies in Normative Ethics. (2012). Vol. 2, ed. Mark Timmons, Oxford: Oxford University Press.

Parfit, Derek (1984). *Reasons and Persons*, Oxford: Oxford University Press.

Pettit, Philip and Smith, Michael (2000). 'Global Consequentialism', in Brad Hooker, Elinor Mason, and Dale Miller (eds.), *Morality, Rules, and Consequences*, Lanham, MD: Rowman & Littlefield, 121-33.

Portmore, Douglas (2011). *Commonsense Morality: Wherein Morality*



- Meets Rationality*, Oxford: Oxford University Press.
- Railton, Peter. (1988/1984). 'Alienation, Consequentialism, and the Demands of Morality', *Philosophy & Public Affairs* 13, 2, reprinted in (1988). Samuel Scheffler (ed.), *Consequentialism and its Critics*, Oxford: Oxford University Press, 93-133.
- Ross, Jacob. (2012). 'Actualism, Possibilism, and Beyond', in Mark Timmons (ed.), *Oxford Studies in Normative Ethics*, vol. 2, Oxford: Oxford University Press, 74-96.
- Schneewind, Jerome (1990). 'The Misfortunes of Virtue', *Ethics*, 101, 1, 42-63.
- Singer, Peter (2007/1972). 'Famine, Affluence and Morality', in Russ Shafer-Landau (ed.), *Ethical Theory*. Malden, MA: Wiley-Blackwell, 505-512.
- Slote, Michael (1989). *Beyond Optimizing: A Study of Rational Choice*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Smart, Jack (1973). 'An Outline of a System of Utilitarian Ethics', in J.J.C. Smart and Bernard Williams (eds.), *Utilitarianism: For and Against*, Cambridge: Cambridge University Press, 3-74.
- Smith, Michael (2009). 'Consequentialism and the Nearest and Dearest Objection', in Ian Ravenscroft (ed.), *Mind, Ethics, and Conditions: Themes from the Philosophy of Frank Jackson*, Oxford: Oxford University Press, 237-66.
- Sobel, Jordan (1976). 'Utilitarianism and Past and Future Mistakes', *Noûs*, 10, 2, 195-219.
- Unger, Peter (1996). *Living High and Letting Die: Our Illusion of Innocence*. Oxford: Oxford University Press.
- Von Wright, Georg (1963). *The Varieties of Goodness*, London: Routledge.



Weijers, Dan (2011). 'The Experience Machine Objection to Hedonism', in Michael Bruce and Steven Barbone (eds.), *Just the Arguments: 100 of the Most Important Arguments in Western Philosophy*, Malden, MA: Wiley-Blackwell, 229-31.

Weijers, Dan and Schouten, Vanessa (2013). 'An Assessment of Recent Responses to the Experience Machine Objection to Hedonism', *Journal of Value Inquiry*, 47, 4, 461-82.

Williams, Bernard (1973). 'A Critique of Utilitarianism', in J.J.C. Smart and Bernard Williams (eds.), *Utilitarianism: For and Against*, New York: Cambridge University Press, 77-150.

Zimmerman, Michael (2008). *Living with Uncertainty*, New York: Cambridge University Press.

Zimmerman, Michael (2014). *Ignorance and Moral Obligation*, Oxford: Oxford University Press.

